

دکتر محسن علی ، استاد  
بخش فارسی جامعه ملیه اسلامیه ،  
دهلی نو، هندوستان

## هجویه منسوب به فردوسی در شاهنامه

یکی از موضوعاتی که از دیرباز بحث های زیادی را  
مطمح نظر محققان فارسی زبان و غیر فارسی در مورد  
ابوالقاسم فردوسی قرار داده ، موضوع یکصد بیت هجویه  
است که منسوب به فردوسی در شاهنامه دونسته شده و در  
بسا از چاپهای شاهنامه هم آمده است . این موضوع طبعاً  
موفقان و مخالفان خود را در هر دو بعد در طول تاریخ داشته ،  
جمعه را بر آن داشنه ت باضرس قاطع حکم صادر نماید که  
این ابیات از ابوالقاسم فردوسی است و جای هیچ شک و  
شبهای را هم باقی نگذاشته اند در کنار آن گروه دومی هم  
وجود داشته که به این مطلب به دیده شک نگریسته بدون  
اینکه تابع احساسات و عوطف ناشی از حس ملیت پرستی و  
دلسوزی و مظلوم جلوه دادن متفکر و هنرمند بزرگی چون  
چون فردوسی باشند بیشتر برین شده اند تا به این بیاندیشند

که شخصیتی چون فردوسی خیلی بلندتر از این است که او را در غالب تنگ نظری های مادی قرار داده وی را اهل معامله و خرید و فروش، هنرش به شمار آوریم. لذا این گروه نیز با قاطعیت سخن گروهی اولی را در قسمت صحت ابیات فوق به فردوسی رد نموده اظهار داشته اند که به هیچ عنوان نمی نتوانند این ابیات از فردوسی باشد هر چند وزن و مفهوم ابیات فوق به شیوه و روال سایر ابیات شاهنامه این نابغه بزرگ بشری است.

ما سعی می کنیم هر دو دیدگاه را مورد بررسی قرار داده مطابق به مستندات تاریخی و علمی دیدگاه خاص خود را نیز در این زمینه داشته باشیم.

مطلب این است که، اصل این جریان از کجا آغاز شده، و مطابق مستندات چه منابعی اظهار گردیده که این ابیات از فردوسی است؟ اگر بخواهیم که قدیمی ترین منبعی که به این مطلب پرداخته اشاره داشته باشیم قطعاً قدیم ترین منبع همانا چهار مقاله نظامی عروجی سمرقندی است. بهتر است که قبل از اینکه به شرح و تفصیل و درست و نادرستی گفته نظامی عروجی سمرقندی در این زمینه پرداخته باشیم در آغاز عین گفته وی در کتاب چهار مقاله را ذکر نموده بعد به درستی و نادرستی آن اشاره داشته باشیم.

"استاد ابوالقاسم فردوسی از دهاقین طوس بود از دههی که آن دیه را باژ خوانند و از ناحیت تبران است. بزرگ دیهی است و از وی هزار مرد بیرون آید فردوسی در آن دیه شوکت تمامی داشت چنانکه بدخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود و از عقب یک دختر بیش نداشت و شاهنامه بظم همی کرد و همه امید او آن بود که از صله آن کتاب جهاز آن دختر بسازد. بیست و پنج سال در آن کتاب مشغول شد که آن کتاب تمام کرد و الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را آسمان علیین برد و در عذ و بت بماء معین رسانید و کدام طبع را قدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند که او رسانیده است در نامه که زال همی نویسد بسام نریمان بماز نداران در آن حال که بار و دابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد:

یکی نامه فرمود نزدیک سام

سراسر درود و نوید و خرام

نخست از جهان آفرین یاد کرد

که هم داد فرمود و هم داد کرد

و زو باد بر سام نیرم درود

خاوند شمشیر و کوپال و خود

چمانده چرمه هنگام کرد

چراننده کرگس اندر نبرد

فزاینده باد آورد گاه  
فشاننده خون ز ابر سیاه  
بمردی هنر در هنر ساخته  
سرش در هنر گردن افراخته

من در عجم سخنی بدین فصاحت نمی بینم و در بسیاری از  
سخن عرب هم. چون فردوسی شاهنامه تمام کرد نساخ او علی  
دیلیم بود و راوی ابودلف و شکرچی قتیبه که عامل طوس بود  
و بجای فردوسی ایادی داشت نام هر سه بگوید:

از این نامه نامدارن شهر  
علی دیلم و ابودلف راست بهر  
نیاست از احسنتشان بهره ام  
بگفت اند احسنتشان زهره ام  
حی قتیبه است از آزادگان  
که از من نخواهد سخن رایگان  
نیم آگه از اصل و فرع خراج  
همی غلطم اند میان دواج

حی قتیبه عامل طوس بود و این قدر او را واجب داشت و از  
خراج فرو نهاد لا جرم نام او تا قیامت بماند و پادشاهان همی  
خوانند پس شاهنامه را علی دیلم در هفت مجلد نبشت و  
فردوسی ابودلف را بگرفت روی به حضرت نهاد بغزنین و

پایمردی خواجه بزرگ احمد حسن میمندی کاتب عرضه کرد  
و قبول افتاد و سلطان محمود از خواجه منتها داشت اما  
خواجه بزرگ منازعان داشت که پیوسته خاک تخلیط در قدح  
جاه او همی انداختند محمود با آن جماعت تدبیر کرد که  
فردوسی را چه دهیم گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار  
باشد که او مردی رافضی است و معتزلی مذهب و این بیت بر  
اعتزال او دلیل که او گفت:

به بینندگان آفریننده را

نبینی مرنجان دو بیننده را

و بر رفض او این بیت ها دلیل است:

خردمند گیتی چو دریا نهاد

بر انگیخته موج از و تند باد

چو هفتاد کشتی درو ساخته

همه بادبانها بر افراخته

میانه یکی خوب کشتی عروس

بر اراست همچو چشم خروس

پیمبر بدو اندرون علی

همه اهل بیت نبی و وصی

اگر خلد خواهی بدیگر سرای

بنزد نبی و وصی گیر جای

گرت زین بدآید گناهمنست  
چنین دان و این راه راه منست  
برین زادم و هم بری بگذرم  
یقین دان که خاک بی حیدرم

و سلطان محمود مردی متعصب بود درو این تخلیط بگرفت  
و مسموع افتاد و در جمله بیست هزار درم بفردوسی رسید  
بگایت رنجور شد و بگر مابه برفت و بر آمد فقاعی بخورد و  
آن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود و سیاست مهمود  
دانست بشب از غزنین برفت و به هری به دکان اسماعیل  
وراق پدر از رقی فرود آمد و شش ماه در کانه او متواری بود تا  
طالبان محمود بطوس رسیدند و باز گشتند و چون فردوسی  
ایمن شد از هری روی به طوس نهاد و شاهنامه برگرفت و  
بطبرستان شد بنزدیک سپهد شهریار که از آل باون در  
طبرستان پادشاه بود و آن خاندانی است بزرگ که نسبت  
ایشان بیزدگرد شهریار پیوندد پس محمود را هجا کرد در  
دیباچه بیت صد بر شهریار خواند و گفت من این کتاب را از  
نام محمود با نام تو خواهم کردن که این کتاب همه اخبار و  
آثار جدان تستشهریار او را بنوخت و نیکوییها فرمود و گفت  
یا استاد محمود را بر آن داشتند و کتاب ترا بشرطی عرضه  
نکردند و ترا تخلیط کردند و دیگر تو مرد شیعی و هر که تولی

بخاندان پیامبر کند او را دنیاوی بهیچ کاری نرود که ایشان را  
خود نرفته است محمود خدواندگار منست تو شاهنامه بنام او  
رها کن و هجو او بمن ده تا بشویم و ترا اندک چیزی بدهم  
محمود ترا خواند و رضای تو طلبد و رنج چنین کتاب ضایع  
نماند. و دیگر روز صد هزار درم فرستاد و گفت هر بیتی بهزار  
درم خریدم آن سد بیت بمن ده و با محمود دل خوش کن.  
فردوسی آن بیت ها فرستاد بفرمود تا بشستند فدوسی نیز  
سواد بشست. و آن هجو مندرس گشته و از آن جمله این شش  
بیت بماند:

مرا غمز کردند کان پر سخن  
بمهر نبی و علی شد کهن  
اگر مهرشان من حکایت کنم  
چر محمود را سد حمایت کنم  
پرستار زاده نیاید بکار  
و گر چند باشد پدر شهریار  
از این در سخن چند رانم همی  
چو دریا کرانه ندانم همی  
به نیکی نبی شاه را دستگاه  
و گر نه مرا برنشاندی به گاه  
چو اندر تبارش بزرگی نبود

ندانست نام بزرگان شنود

الحق نیکو کدمتی کرد شهریار مر مهمود را و محمود از و  
منتها داشت، در سنه عرب و عشره و خمسامایه بنشابور  
شنیدم از امیر معزی که او گفت از امیر عبد الرزاق شنیدم  
بطوس که اگفت وقتی محمود بهندوستان بود و از آنجا  
بازگشته بود و روی به غزنین نهاده مگر در راه او را متمدی  
بود و حصار استوار داشت و دیگر روز محمود را منزل بر در  
حصار او بود پیش او را سولی بفرستاد که فردا باید پیش آیی  
و خدمتی بیاری و بارگاه ما را خدمت کنی و تشریف بپوشی و  
بازگردی و دیگر روز محمود برنشست و خواجه بزرگ بر  
دست راست او همی راند که فرستاده بازگشته بود و پیش  
سلطان همی آمد و سلطان به خواجه گفت چه جواب داده  
باشد خواجه این بیت فردوسی بخواند :

اگر جز بکام من آید جواب

من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود گفت این بیت کراست که مردی ازو همی زاید گفت  
بیچاره ابوالقاسم فردوسی راست که بیست و پنج سال رنج  
برد و چنان کتابی تمام کرد و هیچ ثمره ندید محمود گفت سره  
کردی که مرا از آن یاد آوردی که من از آن پشیمان شده ام آن  
آزاده مرد از من مهر و مماند به غزنین مرا یاد ده تا او را چیزی



فرستم خواجه چون به غزنین آمد بر محمود یاد کرد سلطان  
شصت هزار دینار ابوالقاسم فردوسی را بفرمای تا به نیل  
دهند و با شتر سلطنی به طوس برند و از و عذر خواهند  
خواجه سالها بود درین بند بود آخر آن کار را چون زر بساخت  
و اشتر گسیل کرد و آن نیل بسلامت به شهر طبران رسید از  
دروازه رودبار اشتر در میشد و جنازه فردوسی به دروازه رزان  
همی بردند. و در آن حال مذکری بود و در طبران تعصب همی  
کرد و گفت من رها نکنم تا جنازه او در گورستان مسلمانان  
برند که او رافضی بود و هر چند مردمان بگفتند با آن دانشمند  
در نگرفت درون دروازه باغی بود ملک فردوسی او را در آن  
باغ دفن کردند و امروز هم در آنجاست و من در سنه عشره  
خمسماه آن خاک را زیارت کردم گویند از فدوسی دختری  
ماند سخت بزرگوار صلت سلطان خواستند بدو سپاند قبول  
نکرد و گفت بدون محتاج نیستم صاحب برید به حضرت  
بنوشت و بر سلطان عرضه کردند و مثال داد که آن دانشمند  
از طبران برود بدین فضولی که کرده و خانمان بگزارد و آن  
مال به خواجه ابوبکر کرامی دهند تا رباط چاهه که بر سر راه  
نشابور و مرو است در حد طوس عمارت کنند چون مثال  
بطوس رسید فرمان را امتثال نمودند و عمارت رباط چاهه ها  
از آن مال است." (1: ص 47-51)

این تمام مطلبی بود که صاحب چهار مقاله ، احمد نظامی عروضی سمرقندی در باب فردوسیو شاهنامه تذکره داده است. البته قدیمی ترین منبعی هم این مطلب را ذکر کرده همین صاحب چهار مقاله است و اگر پس از آن این موضوع شره و بست یافته بامراجعه به همین کتاب است. که دیگران با اقتباس از چهار مقاله این موضوع را شرح و بسط داده خواسته اند به آن چهره واقعی بپوشانند.

در اینکه کتاب چهار مقاله یکی از کتب معتبر در زبان فارسی است و از نظر قدامت تاریخی هم از جایگاه ویژه برخوردار است در این هیچ جای شکی نیست. ضمن اینکه بسا از مطلبی که راجع بسا از بزرگان شعر و ادب حکمت و دانش و فلسفه آمده قطعاً برای ما تازگی داشته، اگر صاحب چهار مقاله چنین مطالبی را تذکره نمی داد خیلی از مسایل و زاوای زندگی رودکی ، فردوسی ، کیام ، بیرونی انوری ، بو علی سینا و دیگران برای ما مجهول ناشناخته باقی می ماند. اما در کنار همه اینها چهار مقاله اشکالاتی دارد که گاه صحت و سقم بسا از مطالب کتابش را زیر سوال می برد که به تعدادی از آنها اشاره می مانیم:

از تتبع و تفحص دقیق چهار مقاله معلوم می شود که نظامی عروضی سمرقندی با وجود علو مقام وی در فضایل و تقدم

وی در فنون ادبیه در فن تاریخ ضعف نمایان داشته و اغلاط تاریخی از قبیل تخلیط اسماء، اشخاص مشهور بیک دیگر و تقدیم و تاخیر سنوآت و عدم ذقت در ضبط وقایع و نحو ذالک از وی بسیار صادر شده است (2- همان، مقدمه، یب تاید). بسا از نمونه های آن اینها می تواند بوده باشد:

1. فقط در دو حکایت متعلق به اسکافی دبیر آل سامان وی را چندین سهو عظیم روی داده که از هیچ کس پوشیده نیست. او اسکافی را دبیر نوح بن منصور بن نوح بن نصر بن احمد سامانی فرض کرده و حال آنکه وی دبیر جد او نوح بن نصر بوده و بیست سال قبل از جلوس او وفات نموده است و زمان او را اصلاً در نیافته است.

2. الپتگین موسس دولت غزنویه را معاصر نوح بن منصور مذکور دانسته و حال آنکه وی نیز مدت طولانی قبل از جلوس او وفات یافته است و اصلاً زمان پادشاهی او را درک نکرده است.

3. در مورد سبکتگین می گوید که وی با اتفاق سمجوریان لشکر بخراسان کشید و با الپتگین حرب کرد. حال آنکه الپتگین سی و اند سال قبل از این واقعه وفات یافته بود و آنگهی لشکر کشی سبکتگین خود برای جنگ سیمجوریا بودن با اتفاق ایشان.

4. از سردار معروف سامانیان ابو علی احمد بن محتاج چگانی علاوه بر تخلصی که در نام و نسب او کرده او را معاصر با نوح سامانی دانسته و حال آنکه وی قریب بیست و دو سال قبلاً از جلوس او وفات یافته بود و اصلاً زمان پادشاهی او نیافته است.

5. نظامی عروضی سمرقندی ابو علی احمد بن محتاج چگانی معاصر با لشکر کشی های سبکتگین بخراسان فرض کرده و حال آنکه وی سی و دو سال قبل از این واقعه وفات یافته است.

6. صاحب چهار مقاله ، ماکان بن کاکی رامعاصر نوح بن منصور بن نوح بن احمد سامانی دانسته و حال آنکه وی معاصر جد پدر او نصر بن احمد بوده و سی و نه سال قبل از جلوس او وفات یافته است و زمان پادشاهی او را درک نکرده است.

7. سهو و تخلیطات عظیم در قسمت زمخشریدر ربیع الابرار را نیز آورده است.

8. نظامی عروضی سمرقندی ، حسن بن سهل را با برادرش فضل بن سهل اشتباه کرده و حسن بن سهل را ذوالرباستین می خواند و بوران زوجه مامون را دختر فضل بن سهل می داند و حال آنکه وی دختر برادرش حسن بن سهل است نه

فضل بن سهل.

9. صاحب چهار مقاله سلطان مسعود سلجوقی با سلطان سنجر اشتباه نموده و لشکرکشی های المسترشد بالله را بقصد جنگ با سلطان سنجر دانسته است در حالیکه هدف این لشکرکشی ها مسعود بوده نه سلطان سنجر.

10. به همین ترتیب نظامی عروضی سمرقندی ایلک خان از ملوک خانیه ماورالنهر را به بغراخان از همان طبقه اشتباه نموده و بغراخان را معاصر سلطان محمود غزنوی دانسته است در حالیکه او معاصر ایلک خان بوده است.

11. همچنین چند سهو تاریخی راجع به مسعود سعد سلمان لاهوری دارد که میشود به آن مراجعه نمود و به اشتباه آن پی برد.

12. نظامی عروضی سمرقندی پنج ، شش غلط راجع به شخصی بنام امیر شهاب الدین قتامش الب غازی دارد و جالب است که وی درین واقعه ادعای سماع شفاهی می کند.

13. یعقوب بن اسحق کندی معروف به فیلسوف عرب را که خود آباء و اجداد وی همه از مشا پیر مسلمین بودند و همه حکام و عمال خلفای بنی امیه و بنی عباس بوده حتی جد وی اشعث بن قیس که از صحابه حضرت رسول بوده را یهودی

دانسته است.

14. صاحب چهار مقاله قتل خواجه نظام الملک طوسی را بدست باطنیه در بغداد دانسته در حالیکه در نهاوند قتل او اتفاق افتاد.

15. نظامی عروضی سمرقندی محمد زکریای رازی را معاصر منصور بن نوح سامانی دانسته در حالیکه وی اقلای سی سال قبل جلوس منصور وفات یافته است.

16. نظامی عروضی سمرقندی با علا الدوله بن کوکویه را شمس الدوله بن فخر الدوله دیلمی اشتباه نموده است و ابو علی سینا را وزیر علا الدوله فرض کرده در حالیکه وی وزیر شمس الدوله بود. دیگر آنکه وزارت ابو علی سینا را در ری فرض کرده در حالیکه او در همدان منصب وزارت داشت.

اینها نمونه‌های از اشتباهات فاحشی بود که بوسیله نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله صورت پذیرفته است. در بیان این موضوع که توسط نظامی عروضی سمرقندی ارائه شده نواقصی دیده میشود که آدم نمی توند سریع از کنار آن بگذرد و بدون تامل صحت آن را بپذیرد.

1. صاحب چهار مقاله یکجا چون فردوسی را شیعه و یا بقول خودش او را رافضی و محمود را سنی متعصب دانسته به این باور شده که محمود بر اساس تعصب ذاتی اش کتاب عظیم

شاهنامه از او نپذیرفته است. خلاف آنچه که مبلغ شصت هزار دینار طلا بوده بویبیست هزار درم داده است. و باز او خود در همین بخش و در قسمت اخیر تذکره می دهد که در طابران دانشمندان متعصبی بود. که بنا به رافضی بودن فردوسی از برگزاری نماز جنازه به فردوسی و دفن وی در گورستان مسلمانان جلوگیری کرد و در چند سطر بعد خودش تذکر می دهد که محمود با اطلاع یابی از این موضوع دستور اخراج دانشمند مذکور از بران را میدهد و میگوید اجازه ندهید هیچ چیزی را با خود از شهر بیرون کند. با اندک تاملی می توان دریافت که اگر محمود متعصب سنی بود آنهم در زمان قدرت فردوسی چگونه شد در آن زمان که فردوسی از جهان رفته و هیچ قدرتی هم ندارد و تقریباً از اذهان دارد فراموش می شود محمود اینگونه عاری از تعصب میگردد و با او به انصاف و عدل برخورد مینماید.

2. قضیه بیست هزار درم به ازای شصت هزار دینار هم درست و منطقی در نمی آید چگونه است که حاکم محلی طبرستان که خود از اعمال محمود بوده فقط در ازای گرفتن صد بیت بجویه فردوسی را صد درم می دهد در حالیکه محمود با آنهمه زربخشی هایش که شهره عام و خاص است فقط پول ناچیزی یعنی بیست هزار درم فردوسی را می بخشد که

فردوسی هم آنرا به فقاعی و حمامی می بخشد و غزنه را ترك میکند.

3. نظامی عروضی سمرقندی به قدرت محمود باور مطلق دارد چگونه است که در حالیکه فردوسی فراری است و به قول او مجرم دستگاه محمودی باز مورد حمایت حاکم محلی طبرستان که از عمال محمودی است قرار می گیرد در حالیکه او اصلا نباید به چنین مردی که از نزد محمود و اطرافیانش فراری است امان می داد.

4. این موضوع در خور تعمق و تفکر است که وقت فردوسی بقول نظامی عروضی سمرقندی از غزنان فرار می نماید به دکان اسمعیل و راق پروی پدر ازرق پروی بمدت شش ماه متواری می شود وقتی عاملان محمود از طوس بر میگردند فردوسی به طوس بر میگردد و در حفظ و امان زندگی خویش را آغاز مینماید. چنین مساله منطقی بنظر نمی رسد که شخصی امروز تحت باز داشت باشد و فردا کسی به او کاری نداشته باشد. خوب قطعاً وقتی عاملان محمودی به طوس آمدند می توانستند دستور اکید شاهنشاهی را تلیم عاملان طابران نمایند که هر زمان فردوسی درینجا دیده شده بلا فاصله دستگیر و به غزنین فرستاده شود بخصوص اینکه طابران جز قلمرو محمودی هم بوده است.



5. وقتی به قول نظامی عروضی سمرقندی فردوسی بیست هزار درم را به آنی گرفت و بین فقاعی و حمامی تقسیم کرد چگونه بوده با محمود برسر پول اینهمه چانه و چونه زده باالآخر به شصت هزار دینار به توافق می رسد. وقتی فردوسی صاحب چنین استغنای است که بیست هزار درم را به آنی به این آن می بخشد پس هیچ نیازی نداشته که آن اثر گرانسنگ خویش در بدل زر بی ارزش بسازد. بویژه آنکه چنین رسمی هم تا آنزمان وجود نداشته که کسی اثرش از قبل سودا کند این چیزی است که بعدها رواج یافت.

6. یکی دیگر از موضوعاتی که این امر را به ابهام و سردرگمی اندر میسازد مساله تاریخی است. ظوری میدانیم که فردوسی قطعا بیست و پنج تا سی سال را صرف این شاهکار بی بدل کرده و به قول صاحب چهار مقاله در سال 400 هجری فردوسی به اتفاق بودلف به غزنه رفته آن را تقدیم و پیشکش شاهنشاهی نموده است. معلوم می شود که فردوسی در سال 400 هجری یا اندکی قبل از آن شاهنامه را به پایان رسانده است. پس فردوسی بید کار شاهنامه در حوالی سالهای 370 تا 365 هجری آغاز کرده باشد درین صورت فردوسی قبل ازین تاریخ باید قرارداد سرودن شاهنامه را باید با محمود غزنوی منعقد نموده باشد که چنین امری بعید بنظر میرسد

چون قطعا محمود در آن زمان نه شاه بوده نه هم قدرتی دارد چون تخت نشینی سلطان محمود غزنوی مقارن 386 هجری است نه قبل از آن. پس نتیجه این است که تاریخ سریش شاهنامه قبل از اقتدار محمودی آغاز گردیده و هیچ ربطی همی بموافقه محمود نداشت است.

7. از موضوعات دیگری هم که ذهن آدم را بخود مشغول می سازد یکی هم اینست که از یکطرف نظامی عروضی سمرقندی مینویسد که فردوسی بخاطر اینکه مبلغ شصت هزار دینار برایش نرسید و معامله و بطبق تعهد قبلی انجام نشد ناراحت شد و غزنه را ترک کرد و باز نظامی عروضی سمرقندی تذکر می دهد که از فردوس تنها یک دختر باقی ماند که وقتی خواستند صلۀ محمودی را برایش بدهند نپذیرفت و با استغناء و بی نیازی فطری اش دست رد به آن متاع زده، گفت من به آن نیاز ندارم. چگونه ممکن است فردوسی پدر چنین طماع بوده باشد که بخاطر اینکه شصت هزار دینار برایش نرسید ناراحت شد در حالیکه دخترش تا این حد بی نیاز از متاع مادی و دنیوی بوده باشد؟ اینهم سوالی است که باید به آن دقت کافی شود.

8. بقول صاحب چهار مقاله محمود سخن شناس نبوده قدر کار فردوسی ندانته است. به همین خاطر هم به کار

فردوسی اهمیتی قایل نشده است. این مسئله هم قابل قبول به نظر نمی رسد چون محمود سخن شناس است و قدر سخن و دانش را بخوبی می داند آگ چنین نمی بود اینهمه شاعر آنهم شاعران طراز اول چون فرخی، عنصری، منوچهری، غضایری، عسجدی و دیگران و دانشمندان بخش های مختلف و علماء و فضلاء در دربارش ایهمه با ناز و تنعم نمی زیسته اند. درین جای شکی نیست که محمود قدر سخن و شعر را میداند و خیلی هم خوب میداند. نمونه آن مثالی است خود عروضی سمرقندی آورده وقتی خواجه بزرگ بیتی از فردسی را پس از احضار صاحب حصار میخواند:

اگر جز بکام من آید جواب

من و گرز و میدان و افراسیاب

محمود بلافصله می پرسد این بیت از کیست و خواجه بزرگ می گوید از کسی که محروم از دربار شما رفت و محمود دستور اکید صادر مینماید مرا یادآوری کن وقتی به غزنین برگشتم حق آن مرد بزرگ را اداء نمایم بعد هم همان قصه فرستادن شصت هزار دینار بوسیله اشترهای سلطانی را یادآوری مینماید تا اخیر.

9. از دیگر مسایلی که کمتر میشود به این افسانه باور کرد اینست که نظامی عروضی سمرقندی روح بلند و تسخیرنا

پذیر فردوسی را تنزل دادهاز او آدمی معمولی و کوچه بزاری می سازد. چیزی که هیچگاه تناسب با خصلت فطری فردوسی نداشته و ندارد. قبل از صاحب چهار مقاله هیچ منبعی از چنین موضوعی یادآوری ننموده است و هر آنچه معدهها در منابع از آن تذکر بعمل آمده قطعاً نقل قول از کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی است نه چیزی دیگر و این تکرار مکررات ادامه یافته تا اینکه به روزگار مرسیده است.

نخستین کسی که پس از نظامی عروضی سمرقندی این داستان را بعینه یادآوری نموده صاحب تاریخ طبرستان محمد بن حسن اسفندیار است که در حدود سال 613 هجری یعنی قریب شصت سال پس از تالیف چهار مقاله نوشته است. تاریخ طبرستان قدیمترین کتابی است که از چهار مقاله چیزی را نقل مینماید.

هر من این حکایت را تماماً در مجله جمعیت شرقی به آلمانی ترجمه نموده است. (3 - حواشی - ص 189)

نولد که مستشرق آلمانی این موضوع را در "رساله فقه اللغه ایرانی" نقل نموده است. (4 - حواشی - 190)

محمد بن عبد الوهاب قزوینی در بخش تعلیقات کلیات چهار مقاله مینویسد: "این فقره بسیار ادعای قریبی است چه بنا بر

این ان هجای معروف که در اول شاهنامه ها ثبت است جز  
شش بیت آن از آن فردوسی نیست. در صورتی که نسبت  
این هجا بفردوسی میتوان گفت از قبیل متواترات است."  
بهر صورت در یک قرن اخیر با کوشش محققان بطلان  
بسیری از افسانه های مربوط به زندگی فردوسی و آفرینش  
شاهنامه روشن شده است. از آن جمله افسانه فردوسی و  
محمود غزنوی است. که در تذکره ها و مقدمه های شاهنامه ها  
تکرار شده است و مضمون آن در اشعار شعر او صورت تقابل  
حق و باطل در آمده است و حتی در ادبیات جهانی بازتاب  
سیعی داشته است. اگر چه بطلان این افسانه به اجمال به  
ثبوت رسیده است اما هنوز نکات مبهمی در آن هست که رفع  
ابهام از آنها شاید بتواند نکاتی را از وضع فرهنگی و  
اجتماعی عصر فردوسی را نیز روشن نماید. (5 - ص 235)  
در هر صورت در یک کلام می توان گفت که فردوسی شاهنامه  
را به ذوق و علاقه قلبی خویش سروده و هیچ گونه جبر و کرهسی  
در میان نبوده و هیچ شاه امیر یا وزیری هم او بران مکلف نداشته  
است که بدین کار عظیم و طاقت فرسامبادرت ورزد از طرفی هم  
مساله مادی هم مطمح نظر فردوسی نبوده تنها عشق به نیاکان و  
سرزمین مادری اش ایران او را بران داشته تا به سرایش شاهنامه  
اقدام و آن را به پایه اکمال برساند. همین و بس.

## منابع و ماخذ:

1. کلیات چهار مقاله، تالیف احمد نظامی روضی سمرقندی  
به سعی و اهتمام محمد بن عبد الوهاب قزوینی انتشارات  
لیندز هالند 1909، ص 49-51
2. همان، مقدمه، ین وید
3. همان تعلیقات چهار مقاله، ص 190
4. فردوسی و شاهنامه؛ به کوشش علی دهباشی، انتشارات  
مدبر 1370، افسانه فردوسی و محمود، دکتر امین محمد  
ریاحی، ص 235
5. حقیقت فردوسی و شاهنامه، مصنفه حاجی فتح الله  
مفتون یزدی، حیدر آباد دکن، ص 19-35
6. فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، ارزش ادبی  
شاهنامه فردوسی، دکتر اسمعیل حاکمی، ص 113
7. همان، جهان بینی فردوسی، غلام علی رعدی آذرخشی،  
ص 165
8. شاهنامه فردوسی، تصحیح محمد علی فروغی.  
فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی دهباشی، سخنی در  
شاهنامه، دکتر بیح الله صفا، ص 297

